

تاریخچه‌ی از تصحیح متن در مغرب زمین و در میان مسلمین

دکتر محمود امیدسالار*

چکیده

در مقاله‌های نوشته شده درباره «فنّ تصحیح» در اروپا، نخستین تلاش‌ها در این زمینه، مربوط به یونان باستان دانسته شده است. دستور پسیستراتوس، حکمران و پایه‌گذار سیادت آتن، مبنی بر فراهم آوردن یک نسخه رسمی از متن حماسه‌های هم، و اقدام لایکرگوس، از سیاستمداران و ناطقان زبردست آتن، در قرار دادن نسخه‌ای استاندارد از آثار در اماکنیست‌های یونان باستان در آرشیو آتنی، از نخستین تلاش‌هایی است که به منظور جلوگیری از فساد بیشتر متنی، در یونان باستان صورت گرفته است. تصحیح متن حماسه‌های هم، ابتدا در دوران هلنیسم (۲۸۱ - ۳۲۳ قبل از میلاد) نه در اروپا، بلکه در کتابخانه اسکندریه مصر آغاز شد. زنودوت افسوسی (نخستین مدیر کتابخانه) جهت بازسازی متن اصلی حماسه‌های ایلید و ادیسه به مقابله دستنویس‌های این دو حماسه پرداخت. آریستوفون بیزانسی، علاماتی اختراع کرد که آنها را در حاشیه کتاب قرار می‌داد و به وسیله آنها نظر خود را در

* دکترای ایران‌شناسی و کتابدار دانشگاه کالیفرنیا.

مورد متن، به خواننده کتاب اعلام می‌داشت. آریستاخوس، آثار تعدادی از نویسندگان یونان باستان و حماسه‌های هم‌را با حاشیه‌نویسی به صورت ذوقی تصحیح کرد.

با سقوط یونان باستان، و آغاز سیادت امپراتوری روم، فعالیت‌های مربوط به تصحیح متن در اروپا کاهش یافت. اما با روی کار آمدن قسطنطین (۲۸۰ - ۳۳۷ م) و آغاز پیشرفت دیانت مسیح، دوران جدیدی از تصحیح متن در اروپا آغاز شد، که اساساً معلول تلاش علمای مسیحی برای تدوین متن قابل اعتمادی از انجیل بود. با فروپاشی کامل امپراتوری روم و آغاز دوران توحش قرون وسطایی تا قرن هفدهم و از دست رفتن فرصت تعلیم و تعلم، فن تصحیح نیز مانند دیگر علوم و فنون در اروپا فراموش شد و این وضع تا دوره رنسانس ادامه داشت. پس از انقلاب کبیر فرانسه و دیگر انقلابات پیرو آن، با انتقال نسخه‌های خطی به کتابخانه‌های دولتی، امکان دستیابی به آنها افزایش یافت و این امکان، تحوّل دیگری را در فن تصحیح در اروپا به وجود آورد. تصحیح انتقادی به معنی اخصّ کلمه در غرب، مروهون فعالیت‌های سه دانشمند اروپایی، فردریش ولف، امانوئل بکر و کارل لاخمان است.

مسلمانان از قرون اوّل و دوّم هجری به تصحیح متن توجه داشته‌اند. با توجه به اینکه تفقه در اسلام بر نصّ قرآن و حدیث متّکی است، دانشمندان مسلمان از همان آغاز، به صحّت متن و تحقیق اسناد و مدارک مربوط به متن توجه ویژه‌ای داشتند و به همین جهت دُرستی متن مورد استناد را از لحاظ دینی، بسیار مهم و اساسی تلقی می‌کردند و ازین نظر، علم تصحیح در میان مسلمانان بسیار مورد توجه بوده و به ویژه در کتاب‌های تفسیر و حدیث، نکاتی در تصحیح متن مورد بررسی قرار گرفته، که اروپائیان تا قرن نوزدهم و بیست میلادی به آنها هیچ توجهی نکرده بوده‌اند.

کلید واژه: تاریخچه فنّ تصحیح متون، یونان باستان، اروپا، تصحیح متن در میان مسلمانان.

در مقالات انگشت شماری که به زبان فارسی، به فنّ تصحیح متن در مغرب زمین اشاره کرده‌اند، همیشه داستان را از یونان باستان آغاز می‌کنند، و می‌نویسند که اولین تلاشهایی که برای تصحیح متن انجام گرفت، در آن سرزمین بود. طبعاً چنین برداشتی سابقه این فنّ را در اروپا بیش از دو هزار سال عقب می‌برد و این تصوّر را ایجاد می‌کند

که اروپائیان درین مورد بیست قرن از مسلمین جلوترند. این گزارشات به نظر بنده صحیح نیست و با اینکه ممکن است کار به زیاده‌گویی برسد، اجازه می‌خواهم که تاریخچه بسیار مختصری از فنّ تصحیح را در مغرب زمین به عرض برسانم.^۱ گفته‌اند که پیسیستراتوس Peisistratus (۵۶۰ - ۵۲۷ قبل از میلاد) که حکمران و پایه‌گذار سیادت آتن بود، دستور داد که یک نسخه "رسمی" از متن حماسه‌های همراهم آورند. اگر این قضیه حقیقت داشته باشد، نه چیزی درباره خصوصیات این نسخه می‌دانیم و نه هیچ بخشی از آن باقی مانده. پس از او لایکرگوس Lycurgus (۳۲۴ - ۳۹۰) یکی از سیاستمداران و ناطقان زبردست آتن در قرن چهارم قبل از میلاد چون دیده بود که قصه‌گوها و هنرپیشه‌هایی که یا متن ایلیاد و اودیسه را برای سرگرمی مردم می‌خوانند، و یا نمایشنامه‌های دراماتیستهای بزرگ یونانی را بر صحنه می‌آورند، متن این آثار را بر حسب ذوق خودشان اجرا می‌کنند، در سال ۳۳۰ ق.م، بر آن شد که یک نسخه از آثار دراماتیستهای بزرگ یونان را در آرشیو آتن قرار دهد، تا بلکه به ملاحظه وجود این نسخه استاندارد از سرعت فساد متن کاسته شود. هیچ یک ازین تلاشها را نمی‌توان کوششی در راه تصحیح متن به معنی اخصّ کلمه به شمار آورد، زیرا چنانکه گفتیم هدف این اشخاص این بود که از فساد بیشتر متن جلوگیری کنند، نه اینکه آنچه را که در دست است تصحیح نمایند.

تصحیح متن حماسه‌های همراهم ابتدا در دوران هلنیسم (۳۲۳ - ۲۸۱ ق.م)، و آن هم نه در اروپا، بلکه در کتابخانه اسکندریه در مصر آغاز شد. اندکی پیش از ۲۷۴ قبل از میلاد، زنودوت افسوسی (حدود ۳۲۵ - ۲۴۰ قبل از میلاد)، اولین مدیر کتابخانه اسکندریه که متوجه اختلاف نسخه‌های گوناگون ایلیاد و اودیسه شده بود، به مقابله دستنویسهای این دو حماسه پرداخت تا متن اصلی آنها را بازسازی کند. زنودوت در این کوشش چهار هدف داشت:

۱. خارج کردن ابیات الحاقی
۲. مشخص کردن ابیات مشکوکی که حذف آنها از متن با اطمینان خاطر مقدور نبود، در حاشیه کتاب به وسیله‌ی علاماتی که خودش وضع کرده بود
۳. معین کردن جای صحیح ابیات در متن
۴. اعمال برخی تصحیحات قیاسی، و ضبط قرائتهایی که پیش از او سابقه نداشتند در حاشیه کتاب.

آریستوفون بیزانسی (حدود ۲۵۷ - ۱۸۰ ق.م) که پس از زنودوت به مدیریت

کتابخانه اسکندریه منصوب شد، از مهمترین متخصصین فیلوژی در تمدن یونان باستان بود. این شخص علاماتی اختراع کرد که آنها را در حاشیه کتاب قرار می‌داد و به وسیله آنها نظر خودش را در مورد متن، به خواننده کتاب متذکر می‌گردید. برجسته‌ترین شاگرد آریستوفون، یعنی آریستارخوس (۲۲۰ - ۱۴۴ ق. م) که پس از استادش به مدیریت کتابخانه اسکندریه رسیده بود، تلاشهای او را ادامه داد و آثار تعدادی از نویسندگان یونان باستان و همچنین حماسه‌های هم‌را با حاشیه نویسی به صورت ذوقی تصحیح کرد و علاماتی بر آنچه که آریستوفون برای ثبت در حاشیه کتب وضع کرده بود، افزود. آنچه که برای کار ما مهم است، این است که در تمام این دوران هیچ روش بخصوصی برای مقابله و تصحیح اختراع نشده بود، بلکه تصحیحاتی که اعمال می‌شد، اساساً از نوع تصحیحاتی بود که ما امروزه آنها را "تصحیح ذوقی" می‌خوانیم.

با سقوط تمدن یونان باستان، و آغاز سیادت امپراتوری روم، فعالیت‌های مربوط به تصحیح متن در اروپا کاهش یافت. اطلاعاتی که در باره فن تصحیح در روم باستان در دست داریم بسیار محدود است.^۲ برخی‌ها شخصی به نام مارکوس والرئوس پروبوس (Marcus Valerius Probus) را که در نیمه دوم قرن یکم میلادی زندگی می‌کرد ادامه دهنده آن سنت تصحیح متن می‌دانند که در کتابخانه اسکندریه اختراع گردیده بود. این عقیده امروزه در میان متخصصین ادبیات لاتین طرفداری ندارد. البته حواشی کتاب‌های لاتینی که به دست ما رسیده، پر است از برخی یادداشتهای خوانندگان این کتب. برخی از این خوانندگان شاگردان مدرسه و برخی دولتمردان بنام یا فضلا بوده‌اند. اما این یادداشتهای جنبه ذوقی و خصوصی دارد و نمی‌توان آنها را مانند حواشی‌یی که علمای کتابخانه اسکندریه بر کتاب‌های مورد توجه خودشان می‌نوشتند، تلاشی ولو غیر روشمند، در فن تصحیح به شمار آورد، زیرا این یادداشتهای معلول مقابله نبوده‌اند. آنچه که مسلم است این است که در امر تصحیح متن تا حدود قرن چهارم بعد از میلاد، پیوند مشخصی بین فعالیت‌های یونانیان باستان و رومیان موجود نیست. اما با روی کار آمدن قسطنطین (۲۸۰ - ۳۳۷ م) و آغاز پیشرفت دیانت مسیح مخصوصاً پس از معاهده میلان (Edict of Milan) در بهار ۳۱۳ م، دوران جدیدی در تصحیح متن در اروپا آغاز شد که اساساً معلول تلاش علمای مسیحی برای تدوین متن قابل اعتمادی از انجیل بود.

دانشمندان مسیحی حتی پیش از اشاعه مسیحیت در امپراتوری روم از فسادى که در متن انجیل رخ داده بود آگاه بودند و در برطرف کردن آن مى‌کوشیدند. مثلاً روحانى معروف مسیحى اوریگن (Origen ۱۸۵ - ۲۵۴ م)، که در اسکندریه متولد و در فینیقیه یا لبنان امروزی درگذشت، در تفسیری که بر انجیل متی باب ۱۵ بخش ۱۴ نوشته است، شکایت می‌کند که:

اختلاف موجود بین نسخه‌های انجیل بسیار شده است. علت این امر یا بی‌توجهی برخی از کاتبان و یا گستاخی برخی دیگر است. اینان آنچه را که می‌نویسند با نسخه اصل مقابله نمی‌کنند، و حتی گاهگاه در حین استنساخ، برخی جملات را به میل خودشان کوتاه و بلند می‌کنند.^۳

علی‌رغم اینکه اوریگن با دخالت کاتبان انجیل در متن آن کتاب آشنا و از آن آزرده بود، تلاشی در برطرف کردن این دستبردها از خود نشان نداد و مانند دانشمندان یونان باستان، تصحیحات خودش را به حاشیه نویسی محدود نمود و برخی از نظریات خود را در مورد صحت و سقم متن، فقط در تفاسیری که بر ابواب انجیل نوشت، متذکر شد. برخی دیگر از علمای مسیحی مانند سن آگوستین (۳۵۴ - ۴۳۰ م) نیز از فساد متن انجیل آگاه بودند و گهگاه ضمن تفاسیر یا بحث‌های مربوط به الهیات، به اشتباهاتی که در نسخه‌های کتاب مقدسشان راه یافته بود اشاره می‌کردند. یکی از ایشان، یعنی سن ژروم St. Jerome (حدود ۳۴۷ - ۴۲۰ م) اولین کسی بود که روشمندان تر به جزئیات و نحوه ورود فساد در متن انجیل توجه کرد و نمونه‌هایی از گشتگی‌هایی که معلول بدخوانی، دوباره نویسی، جااندازی متن، قلب حروف، و حتی دستبردهای آگاهانه کاتبان بودند، به دست داد. علت روشمندی فعالیت‌های سن ژروم این است که او به دستور پاپ داماسوس یکم (۳۶۶ - ۳۸۴ م) مأموریت داشت که متن لاتینی انجیل اربعه را تصحیح کند.^۴

با فروپاشی کامل امپراتوری روم و فرو رفتن اروپا در تاریکی جهل قرون وسطایی و حملات و غارت‌های مداوم اقوام ژرمن، وایکینگ و مجار از دهه اول قرن پنجم تا اواخر قرن هشتم میلادی، فرصت تعلیم و تعلم بکلی از دست رفت و حتی فعالیت‌های دینی منحصر به تکرار آنچه که آباء کلیسا در قدیم گفته و نوشته بودند، گردید. بنابراین تصحیح متن هم مانند دیگر تلاش‌های علمی به فراموشی سپرده شد. حقیقت امر این است که در اروپا فن تصحیح متن به معنی اخص کلمه تا سال ۱۶۸۱ م که موریت ژان

مَبیون (Maurist Jean Mabillon 1632-1707) کتاب مهمش *De re diplomatica* را منتشر کرد، وجود نداشت. بنابراین به صرف اینکه مقالات و کتبی که در باره تاریخ این فن در مغرب زمین نوشته می‌شوند به فعالیت‌های علمای یونانی قرون سوم و چهارم پیش از میلاد اشاره می‌نمایند، نباید این توهم پیش آید که فن تصحیح در اروپا از سه چهار صده پیش از میلاد موجود بوده و تا امروز دوام یافته است، زیرا چنانکه گفتیم اولاً تصحیحات علمای یونان باستان بیشتر از قبیل تصحیحات "ذوقی" و حاشیه نویسی بود، نه تصحیحاتی روشمند و علمی. ثانیاً از آغاز دوران توحش قرون وسطایی تا قرن هفدهم، یعنی بیش از هزار سال، فن تصحیح نیز مانند دیگر فنون و علوم در اروپا به فراموشی سپرده شد. این وضع ادامه داشت تا دوران رنسانس که فعالیت‌های جسته و گریخته‌یی در مورد تصحیح متن آغاز شد، اما باز این فعالیتها نیز نه روشمند بود و نه آنچه که امروزه علمی می‌نامیم. تصحیح انتقادی به معنی اخص کلمه در غرب مرهون فعالیت‌های سه عالم اروپایی است. یکی فردریش وُلف - Friedrich wolf (1759 - 1824)، دیگری امانوئل بکر (Immanuel Bekker 1785 - 1817)، و سومی کارل لاخمان (Karl Lachmann 1793 - 1815).

پس از انقلاب کبیر فرانسه و دیگر انقلابات پیرو آن، بسیاری از نسخه‌های خطی نفیسی که تا زمان انقلاب در مجموعه‌های خصوصی نگهداری می‌شدند، به کتابخانه‌های دولتی منتقل گردیدند و طبعاً امکان دستیابی به آنها نیز افزایش یافت. نتیجه این تحوّل این بود که علمای اروپایی به راحتی توانستند نسخی را که پیش از انقلاب در دسترسشان نبود مطالعه کنند و این سهولت دستیابی به نسخه‌های خطی، انقلاب دیگری را در فن تصحیح به وجود آورد. مثلاً امانوئل بکر در حدود ۴۰۰ نسخه از آثار نویسندگان یونان و روم باستان را با هم سنجید و توانست که برای اولین بار این دستنویسها را طبقه‌بندی کند و معین نماید که کدام نسخه از روی کدام نسخه نوشته شده است. لاخمان نه تنها دنباله کار بکر را گرفت، بلکه نشان داد که با مقایسه روشمند نسخه‌های خطی ممکن است اطلاعات دقیقی در مورد مادر نسخه آنها به دست آورد. یکی از معروفترین آثار لاخمان بررسی و تصحیح یکی از متون لاتینی به نام طبیعت چیزها *De Rerum Natura* است. این کتاب اثر شاعر و فیلسوف رومی تیتوس لوکرتیوس کاروس Titus Lucretius Carus (قرن اول پیش از میلاد) است. لاخمان در این بررسی ثابت کرد که خصوصیات سه دستنویس معروف این اثر نشان می‌دهد که

اولاً هر سه این دستنویسها از روی یک نسخه اصل نوشته شده. ثانیاً آن نسخه اصل ۳۰۲ صفحه داشته، و ثالثاً بر هر صفحه آن ۲۶ سطر نوشته شده بوده است. اگر بخواهیم روشمندی کار لاخلمان را با مثالی از فعالیت‌های فضلی ایران نشان دهیم، می‌توانیم به آنچه که جناب استاد ریاحی در مورد تعداد مجلدات شاهنامه نوشته‌اند اشاره کنیم. ایشان با توجه به محلّ مدایح محمود در نسخه‌های شاهنامه و برخی عباراتی که کاتبان آن در حین کتابت داستان نوشته‌اند، حدس زده‌اند که شاهنامه‌های قدیم را ابتدا در هفت مجلد و سپس با ظریفتر شدن خط و کاغذ در چهار مجلد، و به تدریج در دو جلد و بالاخره در یک جلد کتابت می‌کرده‌اند.^۵

علی‌ایّ حال، مطلبی که لاخلمان به صورت علمی و پرورنده به مصححین عرضه کرد این بود که با دقت در خصوصیات نسخه‌ها ممکن است که هم برای آنها شجره‌نامه‌یی تعیین کرد و هم با توجه به شجره نسب نسخه‌ها و مقایسه ضبط‌های آنها، متن مورد نظر را تا حدودی از تحریف و تصحیف پیراست که اعتبار نسبی آن متن از اعتبار قدیم‌ترین نسخه‌های موجود بیشتر باشد. به عبارت دیگر، از نظر لاخلمان هدف مصحح رسیدن به نسخه اصلی نویسنده اثر نیست، زیرا فاصله زمانی بین نسخه اصل و نسخه‌هایی که از آثار نویسندگان بزرگ روم و یونان در دست است معمولاً به قدری زیاد است که تلاش در بازسازی نسخه اصلی نویسنده کار عبثی است. مثلاً قدیمی‌ترین نسخه کامل ایلید دستنویسی است متعلق به کتابخانه سان مارکو در ونیس که Venetus A نامیده می‌شود و در قرن دهم بعد از میلاد نوشته شده. بنابراین، اگر زمان حیات هم را قرن هشتم قبل از میلاد هم بگیریم، میان هم و این دستنویس نزدیک به هزار و هشتصد سال فاصله است. با توجه به این خصوصیت دستنویسهای آثار نویسندگان و شاعران بزرگ روم و یونان، متخصصین اروپایی از محدودیت‌های تلاش در بازسازی متن آثار کلاسیک اروپایی باخبر بودند و بازسازی اصل اثر را چنانکه مؤلف اصلی نوشته بود عملی نمی‌دانستند و معتقد بودند که آنچه در مورد اینگونه آثار می‌توان انجام داد این است که مصحح متن نسخه‌های موجود را به طوری از اغلاط پاک کند که آن متن از متن بهترین دستنویسهای موجود و احیاناً از متن مادر نسخه آن دستنویسها به اثر نویسنده نزدیکتر شود.

ظاهراً سوء تفاهات زیادی درباره شیوه تصحیح علمی در ایران ما وجود دارد. بعضی از فضلا می‌پندارند که پیروان تصحیح علمی نباید ذوق یا استنباط‌های شخصی

خودشان را در حین تصحیح در کار دخالت دهند.

کسانی که بر این عقیده‌اند، گمان می‌کنند که تصحیحی که در آن مصحح با کمک ذوق و استنباط شخصی از میان چند ضبط که هیچکدام برتری بخصوصی بر دیگری ندارد، ضبطی را که به نظر خودش صحیحتر می‌آید انتخاب کرده است، تصحیح علمی نکرده و دخالتش جایز نیست. حقیقت امر این است که تصحیح علمی عموماً و شیوه‌ی لاخمان خصوصاً، با مداخله‌ی ذوق مصحح مخالفتی ندارد.^۶ بر اساس این شیوه، پس از مطالعات مقدماتی که شامل مقایسه‌ی نسخه‌ها و بازسازی مادر نسخه‌ی آنهاست، مصحح اجازه‌ی همه‌گونه دخالت را در اعمال تصحیحات قیاسی دارد. خود لاخمان پس از انتشار تصحیحی که در سال ۱۸۳۱ م از متن یونانی انجیل منتشر کرد، به شدت مورد حمله‌ی دانشمندانی که دخالت‌های او را در متن نمی‌پسندیدند قرار گرفت. یکی از ایشان روش او را با روش تصحیح مصحح بزرگ انگلیسی ریچارد بنتلی (Richard Bentley 1662 - 1742) که در تصحیحات ذوقی بسیار معروف بود، مقایسه کرد و حتی او را "میمون بنتلی" (Simia Bentleii) خواند. لاخمان هم در مقدمه‌ی چاپ دوم انجیلی که خودش تصحیح کرده و بین سالهای ۱۸۴۲ - ۱۸۵۰ منتشر نموده بود، به منتقدین خود پاسخ تندی نوشت و در آن ایشان را متهم کرد که متن آشنا، اما غلط را بر متن ناآشنا، اما صحیح ترجیح می‌دهند.

تا آنجا که بنده دیده است، هیچکس در مغرب زمین نگفته که دخالت استنباطات شخصی مصحح در تصحیح جایز نیست. مصححین غربی، از جدید و قدیمشان، معترفند که تصحیح متن بدون دخالت استنباط، ذوق، تجربه، و اجتهاد مصحح ممکن نیست. البته کوشش‌هایی در غرب صورت گرفت که طی آنها خواستند تصحیح متن را به قدری روشمند کنند که حالت ماشینی به خود بگیرد و حتی برخی از پیروان لاخمان، مانند پاول ماس (Paul Maas 1880 - 1964) کوشیدند که سیستم طبقه‌بندی نسخه‌ها را تقریباً به صورتی مکانیکی تبدیل کنند و دخالت ذوق و استنباطات مصحح را در کار تصحیح به حداقل ممکن تقلیل دهند. اما تلاش اینان به جایی نرسید و تقریباً بلافاصله پس از انتشار کتاب ماس در سال ۱۹۲۷ م نظریات او مورد حمله‌ی شدید قرار گرفت. معروفترین دانشمندی که با سیستم لاخمان مخالفت ابراز کرد، ژوزف بدیه (Joseph Bedier 1864-1938) بود. به اعتقاد بدیه مصحح باید با توجه به خصوصیات صرفی و نحوی و دلایل علمی قابل اطمینان یک نسخه را به عنوان نسخه‌ی اساس انتخاب کند و به

جز در مواردی که نسخه‌ی اساس غلط فاحش دارد، از آن طابق النعل بالنعل پیروی نماید. این شیوه، با اینکه تقریباً "از مد افتاده است" هنوز بین برخی از مصححین پیروانی دارد. این مقدمه را با ذکر نام یکی از معروفترین متخصصین تصحیح متن در روسیه، یعنی دیمیتری سرگئی یویچ لیخاچف Dmitrij Sergeevich Lixachev که کتاب مهمش با عنوان *Textology* (1983) میان مصححین روسی نفوذ زیادی دارد، خاتمه می‌دهیم. ذکر لیخاچف به این دلیل لازم است که دانشمندی که در روسیه شاهنامه را تصحیح کردند، و حق بزرگی بر گردن مصححین ایرانی که دنباله کار ایشان را گرفتند دارند، تحت تأثیر آرا و افکار او بودند. لیخاچف معتقد است که بررسی تاریخ نسخه‌ها، یعنی آشنایی با شرایط تولید آنها، خصوصیات کاتبان و صاحبانشان اهمیت زیادی دارد. لیخاچف، مانند برخی تئوریسین‌های ایتالیایی، معتقد است که کلیه اطلاعات مربوط به دستنویس باید پیش از پرداختن به کار تصحیح، مورد بررسی و مطالعه مصحح قرار گیرد.

مهمترین نکته‌ی که لیخاچف بر آن تأکید می‌نهد و مصححین مسکو نیز آن را در مدنظر داشته‌اند این است که مصحح نباید متن تدوینهای گوناگون یک اثر واحد را در حین تصحیح درهم بیامیزد. به عبارت دیگر، در مورد کتاب‌هایی مانند شاهنامه که می‌دانیم فردوسی در آن تجدید نظر کرده بوده و حداقل دو تدوین از آن در زمان خود فردوسی موجود بوده که یکی در سال ۳۸۴ و دیگری در سال ۴۰۰ ه. ق به اتمام رسیده بوده است، نباید متن تدوین ۳۸۴ را با متن تدوین ۴۰۰ درهم آمیخت. ایراد اساسی که به این عقیده وارد است این است که درهم آمیختگی عرضی که در طول قرن‌ها کتابت شاهنامه در متن این اثر رخ داده است، به قدری وسیع است که تشخیص تدوینهای دوگانه پایانی نسخه‌های شاهنامه به ظاهر معین می‌کنند که آیا آن نسخه به تدوین سال ۳۸۴ یا به تدوین سال ۴۰۰ ه. ق متعلق است، در عمل نباید به این ابیات بیش از اندازه بها داد. مثلاً دستنویسهایی که به بیت:

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار

ختم می‌شوند از تدوین سال چهار صد، و نسخه‌هایی که به بیت:

زهجرت سه صدسال و هشتاد و چار به نام جهان داور کردگار

پایان می‌یابند، از تدوین سال سیصد و هشتاد و چهار پنداشته می‌شوند. با اینکه در

کلیات چنین فرضیه‌یی نامعقول نیست، چون می‌دانیم که کاتبان در استنساخ کتاب واحد گاهی از چند نسخه آن کتاب استفاده می‌کرده‌اند و بدین صورت متنی که فراهم می‌آورده‌اند متنی التقاطی بوده است، نمی‌توان مطمئن بود که متن تدوینهای دوگانه شاهنامه در طول قرون در هم نیامیخته باشد. بنابراین تعمیم فرضیه لیخاچف که از بررسی تدوینهای گوناگون آثار نویسندۀ روسی پوشکین (۱۷۹۹ - ۱۸۳۷ م) که پس از اختراع صنعت چاپ آثار خود را خلق کرده بود و تدوینهای گوناگون کتب او از بررسی تاریخ چاپ کتاب‌هایش قابل تشخیصند، بر فردوسی یا دیگر نویسندگانی که پیش از اختراع ماشین چاپ آثار خود را خلق کرده بودند، قابل قبول نیست. تفاوت اساسی این دو نحوه تکثیر کتاب درین است که تمام نسخه‌های حروفچینی واحد یک اثر بعینه مانند یکدیگرند و تا حروفچینی جدیدی از آن اثر صورت نگیرد و یا ناشر در برخی از صفحات حروفچینی اولیه تغییری وارد نکند، هر چند بار که آن کتاب چاپ شود، نسخه‌های آن فرقی با یکدیگر ندارند. در حالیکه در استنساخ به دست کاتبان، هر استنساخ چون غلطهای مخصوص خودش را وارد متن می‌کند، با استنساخهای دیگری که به دست کاتبان دیگر یا حتی به قلم کاتب واحد صورت گرفته‌اند، فرقه‌های جزئی و کلی دارد. اگر در نظر بگیریم که کاتبانی که در داکاین و ژاقان کار می‌کرده‌اند، بعضاً هر بخش کتابی را که استنساخ می‌کردند از روی نسخه دیگری از مادر نسخه اثر مورد استنساخ می‌نوشته‌اند، دیگر اصرار در مقید بودن به جداسازی تدوینهای گوناگون کتاب‌های خطی فارسی و عربی در حین تصحیح، هیچ محلی از اعراب ندارد. جدا کردن تدوینهای دوگانه شاهنامه منوط و موکول به بررسی آماری و دقیق دستنویسهای این حماسه است و چنین بررسی‌یی هنوز به عمل نیامده. بنابراین اصرارورزی در انطباق کورکورانه تئوریهای روسی یا اروپایی و آمریکایی بر شاهنامه و دیگر کتب کلاسیک فارسی و عربی جز خیالبافی فایده‌بی ندارد.

تصحیح متن در میان مسلمین

و اما آمدیم بر سر تصحیح متن در میان مسلمین و مخصوصاً ایرانیان. بنده بارها از هموطنانم، چه در نهادهای علمی ایران و چه در بلاد فرنگ، شنیده‌ام که پایه‌گذار علم تصحیح مدرن در ایران مرحوم قزوینی است و این شیوه را به هنگام سکونت در اروپا از غربیان آموخته بود. ادنی دلیلی بر صحت این مدعا که بدون کوچکترین مذاقه و

ملاحظه‌ی عنوان می‌شود، در دست نیست. همه ما از امانت و دقت مرحوم محمد قزوینی آگاهیم. آیا ممکن است تصوّر کرد که ایشان کوچکترین نکته‌ی در باب تصحیح متن از اروپائیان فرا گرفته باشد و در هزاران صفحه نوشته و یادداشتی که از او باقی مانده، یک کلمه ازین مطلب یاد نکرده و از غربی‌هایی که فنّ تصحیح را به او "آموختند" تشکر نکرده باشد؟ ادعای بی‌اساس اتکای قزوینی بر فرنگی‌ها دلیلی به جز اینکه قزوینی چندین سال در مغرب زمین زندگی کرد، ندارد. اما زندگی در مغرب زمین و ملاحظه برخی از تحقیقات خوب فرنگی‌ها دیگر است و از فرنگی‌ها علم آموختن دیگر. مرحوم قزوینی بسیار پیش ازین که به فرنگستان برود، تحصیلات خودش را مطابق سنت قدیم تمام کرده بود. والد ماجد آن مرحوم، ملا عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی (ف ۱۳۰۶ ق) یکی از مؤلفین اربعه نامه دانشوران و مسؤل بیشتر تراجم احوال نحاة و لغویین و ادبا و فقها بود. مرحوم قزوینی خدمت اساتید بزرگی چون مرحوم سید مصطفی قنات آبادی (ف. حدود ۱۳۴۰)، مرحوم شیخ محمد صادقی تهرانی، مرحوم شیخ فضل الله نوری، مرحوم شیخ علی نوری، مرحوم ملا محمد آملی و مرحوم میرزا حسن آشتیانی تلمذ کرده بود و از محضر علما و ادبایی چون حاجی شیخ هادی نجم آبادی، سید احمد ادیب نیشابوری، و مرحوم شمس العلماء شیخ محمد مهدی قزوینی و تعدادی دیگر از ائمه ادب و لغت استفاده کرده بود. به هنگام رفتن به اروپا در پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۲ با توجه به تاریخ ولادت آن مرحوم که به تصریح خودش پانزدهم ربیع الاول ۱۲۹۴ هجری است، علامه قزوینی بیست و هفت - هشت ساله بوده و بنابراین هم صاحب تحصیلات قدیمه بوده و هم به هنگام مهاجرت به اروپا نوجوان و مبتدی نبوده که از نحوه تصحیح شایع میان ادبای مسلمان بی‌اطلاع بوده باشد. تصحیح متن، آن هم متونی که به زبان مادری ما هستند، چیزی نیست که یک فرنگی که نمی‌تواند ده خط فارسی و عربی بدون غلط بنویسد و بخواند، توانایی انجامش را داشته باشد، یا بتواند دقایقش را به علامه قزوینی و امثاله درس دهد. البته شکی نیست که از نظر صفحه بندی، یعنی قرار دادن اختلاف نسخ در حاشیه یا در آخر متن، قزوینی بواسطه اینکه متونی را که مصححین اروپایی تصحیح و چاپ کرده بودند، دیده بود و در کتاب‌هایی که به تصحیح او در اروپا منتشر شد از همان شیوه پیروی کرده بود. اما چنانکه استاد افشار شفاهاً به بنده تذکر دادند، معلوم نیست که آیا آن نحوه صفحه بندی و ضبط نسخه بدلها معلول میل خودش بوده یا اصرار ناشرین اروپایی کتاب‌هایش. بهترین دلیل منطقی

بودن این حدس این است که برخلاف کتاب‌هایی که در اروپا منتشر کرد، کتاب‌هایی که بعداً در ایران تصحیح و چاپ کرد، نسخه بدل‌های بسیار کمی دارند و یادداشتهای توضیحاتشان نیز به وسعت و تفصیل چپ‌های اروپایی نیست. بنابراین حداقل بررسی کتاب‌هایی که قزوینی در ایران پس از رجعت از اروپا تصحیح و منتشر نمود، نشان می‌دهد که با بازگشت به ایران قزوینی حتی صفحه بندی و عرضه متن به سبک اروپایی را نیز ترک کرد و به شیوه معتادی که بیش از هزار سال در میان علمای مسلمان شایع بود بازگشت. پس نباید بدون هیچ دلیل عینی یا اعتراف صریح فرض را بر این گذاشت که قزوینی فن تصحیح را از یک مشت اروپایی که بیشترشان توانایی خواندن ده سطر فارسی و عربی را نداشتند فرا گرفت.^۷

مسلمانان از همان قرون اول و دوم هجری به تصحیح متن توجه داشته‌اند و علمای ایرانی مانند قزوینی و همایی و فروزانفر و بهار و دیگران پیرو همان شیوه تصحیح متن سنتی هستند که قرن‌هاست در میان دانشمندان مسلمان شایع است و نباید حاصل کار آنها در این فن به حساب فرنگی‌ها گذاشته شود یا زحمتشان ملهم از سبک تصحیح اروپایی وانمود گردد. شیوه این فضلا همان شیوه معتاد علمای مسلمان است که در تصحیح متون شعر و حدیث و ادب قرن‌ها سابقه دارد، اما مدارک و اسناد دال بر وجودش، به استثناء چند کتاب و رساله که مشخصاً به علم تصحیح پرداخته‌اند، در سراسر متون ادبی فارسی و عربی پراکنده است و شاید به همین خاطر هنوز به صورتی منسجم و روشمند جمع آوری و عرضه نشده است. نتیجتاً بیشتر کتاب‌هایی که به تاریخ فن تصحیح در جهان اختصاص دارند، داستان را از فعالیت یونانیان باستان شروع کرده، یکباره به دوران رنسانس و تجدید در اروپا می‌برند. تو گویی چندین قرن استیلای علمی و فرهنگی مسلمانان بر جهان وجود خارجی نداشته و علمای مسلمان از قرن هفتم تا قرون چهارده و پانزده میلادی، یعنی قریب هفتصد یا هشتصد سال در تصحیح متون و پیراستن کتاب‌های خودشان از اغلاط و تصحیف و تحریف هیچ فعالیتی نکرده بوده‌اند. با توجه به اینکه این مقاله کوتاه جای شرح و بسط کافی در باب این مسأله مهم نیست و با اعتراف به اینکه بسیاری از مطالبی که به نظر دیگران به حق باید گفته شود به سبب دوری جستن از اطالاه کلام گفته نخواهد شد، بنده فقط به قصد عنوان کردن مطلب و به امید اینکه یکی از فضایی که برخلاف این طلبه، صاحب صلاحیت علمی است این مهم را در دست گیرد، در این مختصر به اختصاری که شاید مخلّ معنی باشد، به سابقه

تصحیح متن در میان مسلمین اشاره می‌کنم، آن هم فقط با ذکر رئوس مطالب و لا غیر.^۱ توجه مسلمانان به تحریف و دگرگونی عبارات کتب در خود کلام الله مجید نمونه دارد، کما اینکه کلمه تحریف در قرآن هم در سوره النساء (۴۶) ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ و هم در سوره البقره (۷۵): ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾، ذکر شده، به همین سبب مفسرین و علما از همان آغاز به تحریف کلام، چه این تحریف شفاهی باشد و چه کتبی، توجه مخصوص داشته‌اند. در مسند ابن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ ه. ق / ۷۸۰ - ۸۵۵ میلادی) نیز حدیثی وارد شده (فقرات ۲۴۴۹ و ۳۰۰۱) به این نص که: "كَانَ يَعْرِضُ الْقُرْآنَ عَلَي جَبْرِيلَ فِي كُلِّ سَنَةٍ مَرَّةً، فَلَمَّا كَانَتِ السَّنَةُ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا عَرَضَهُ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ". این حدیث نشان می‌دهد که در حیات ابن حنبل در قرن دوم و سوم هجری (هشتم و نهم میلادی) سنت عرض کتاب برای خاطر جمع شدن از صحت متن آن کتاب موجود بوده است.*

ابوعبدالرحمن السُّلَمِي (۳۳۳ - ۴۱۲ ه. ق / ۹۴۲ - ۱۰۲۱ م) نیز نقل می‌کند که زید بن ثابت بن الضحاک الانصاری (۱۱ - ۴۵ ق / ۶۳۳ - ۶۶۶ م) که از بزرگان صحابه و کاتب وحی بود، قرآن را دو بار در حضور حضرت رسول (ص)، در همان سالی که آن حضرت درگذشت، خواند و این را قرائت زید بن ثابت می‌گویند (شرح السُّنَّة ۴/ ۵۲۵ - ۵۲۶). پس باید قبول کرد که در قرن هفتم میلادی و در حیات رسول الله (ص) نیز مسلمین به صحت متنی که در دست داشته‌اند اهمیت می‌داده‌اند.

به خاطر اینکه تفقه در اسلام بر نص قرآن و حدیث متکی است، دانشمندان مسلمان از همان آغاز به صحت متن، و تحقیق اسناد و مدارک مربوط به متن توجه خاصی داشته‌اند، زیرا متونی که به آنها استناد می‌کرده‌اند با ذات دیانتشان عجین بوده و بر خلاف اروپائیان که توجهشان به متون جنبه تفنن و یا تعلیم و تعلم داشته است، مسلمانان صحت متن مورد استناد را از لحاظ دینی اساسی می‌دانسته‌اند. از این نظر است که علم تصحیح در میان مسلمانان بسیار مورد توجه بوده و مخصوصاً در کتب تفسیر و حدیث نکاتی در تصحیح متن مورد بررسی قرار گرفته که اروپائیان تا قرون نوزده و بیست به آنها هیچ توجهی نکرده بوده‌اند.

*. ظاهر حدیث این است که حضرت رسول اکرم (ص) قرآن را بر جبرئیل عرضه می‌داشت و ربطی به احمد بن حنبل ندارد. آینه میراث.

مهمترین متون کتبی مسلمانان پس از قرآن، کتب حدیث است و به همین خاطر علمای مسلمان در پاکسازی متن احادیثی که از حضرت رسول اکرم (ص) یا از دیگر معصومین روایت شده است بسیار دقت می‌کرده‌اند و این دقت هم در ضبط و استنساخ حدیث بوده است و هم در تصحیح متن حدیث و هم در جرح و تعدیل روایت آن.

قاضی حسن بن عبدالرحمن رامهرمی (حدود ۲۶۰ - ۳۶۰ ه. ق / ۸۷۴ - ۹۷۱ م) در فصل مربوط به "معارضه" در المحدث الفاصل بین الراوی و الواعی از قول هشام بن عروه (ف ۱۴۶/۷۶۴ م) نقل می‌کند که: پدرم از من پرسید: آیا نوشتی؟ گفتم: آری. گفت: عرض دادی؟ گفتم: نه. گفت: پس نوشتی (رامهرمی ص ۵۴۴). همین گفت و گو با اندک تفاوتی در لفظ از طریق دیگری نیز نقل شده (همانجا). به همین دلیل است که علمای مسلمان کاتبانی را که آنچه را که می‌نوشتند مقابله نمی‌کردند، یا اگر متن بر ایشان املاء شده بود بر استاد عرض نمی‌دادند، مورد استهزاء و توهین قرار می‌دادند و می‌گفتند: "آنکه می‌نویسد و با اصل مقابله نمی‌کند، مانند کسی است که از مستراح بیرون می‌آید بدون آنکه خودش را پاک کرده باشد" (همانجا). بسیار شبیه به این قضیه در الجامع لاخلق الراوی و آداب السماع؛ الکفایة؛ جامع بیان العلم؛ ادب الاملاء و الاستملاء؛ الالماع؛ مقدمة ابن الصلاح و محاسن الاصطلاح؛ التبصرة و التذكرة؛ و فتح المغیث نیز آمده است. علمای مسلمان در تصحیح متن چند مطلب را مورد توجه خاص قرار می‌داده‌اند:

۱. اختلاف در روایت
۲. افتادگی یا سقط
۳. تصحیف و تحریف
۴. تقدیم و تأخیر
۵. تکرار و دوباره نویسی یا به قول قدما الاعادة و التکرار
۶. اشتباه در کتابت و اعراب‌گذاری.

حالا ما برای دلخوشی فرنگی مآبها هم که شده، اگر این شروط را به لاتین بنویسیم و مثلاً الإعادة و التکرار را dittography یا افتادگی و سقط را lacuna یا تقدیم و تأخیر را metathesis ضبط کنیم، البته بیانمان خیلی شیک و پیک تر می‌شود و حتی ممکن است مستمعین ما گمان کنند که این اصطلاحات هم آفریده فرنگی هاست و ازین واقعیت غافل شوند که علمای مسلمان هنگامی درباره جزئیات تحریف و تصحیف، رسالات و کتب اساسی می‌نوشتند، که اروپا در تاریکی جهل قرون وسطائی دست و پا می‌زد و اکثر

اهل کلیسا، من جمله کاردینالها اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشتند تا چه رسد به تحقیق و تألیف.

گذشته از آنچه که عرض شد، دانشمندان مسلمان به چند مطلب در حین تصحیح توجه خاص داشته‌اند. اول اینکه نصّ نسخه‌ی اساس را از آنچه که از راه بررسی نسخه‌های دیگر به دست آورده بوده‌اند متمایز می‌کرده‌اند و معمولاً تصحیحاتی را که از متون جنبی گرفته بوده‌اند با علامات خاصی در حاشیه‌ی کتاب قید می‌کرده‌اند. به همین دلیل است که از قدیم گفته‌اند: "علیکم بالمتون لا بالحواشی". بعدها فضایی که به نسخ مراجعه می‌کردند، به قدری در حواشی کتب دقت می‌نمودند که نصّ این گفته را گردانند و تبدیل کردند به "علیکم بالحواشی لا بالمتون". طبعاً مصححین قدیم با این مسئله که کدام ضبط را در نسخه‌ی که کتابت می‌کنند باید به متن ببرند و کدام را حذف کنند یا در حاشیه توضیح دهند، توجه داشته‌اند. به همین خاطر است که گاهی اوقات در متن کتاب، عباراتی عربی می‌نویسند که به خواننده هشدار دهند که "در نسخه چنین بود و ممکن است که صورت صحیح چنین و چنان باشد." به عبارت دیگر ایشان در تصحیح تحریفات و تصحیقاتی که در متن می‌دیدند احتیاط می‌کرده‌اند و متوجه بوده‌اند که عمده‌ترین مسئولیت مصحح این است که میان خطای کاتب و خطای نویسنده فرق بگذارد و اولی را تصحیح و دومی را حفظ کند. البته کاتبانی که با عجله برای امرار معاش بیت نویسی می‌کرده‌اند این دقتها را نداشته‌اند، اما علما درین موارد جنبه‌ی احتیاط را فرو نمی‌گذاشته‌اند و اگر هم در متن دست می‌برده‌اند، یا دستبردشان به‌جا بوده، و یا آن دستبرد را در حاشیه متذکر می‌شده‌اند.

محدثین مخصوصاً توجه داشته‌اند که اختلاف نسخه‌ها را از اختلاف روایت متن باز شناسند و روایات را در هم نیامیزند. دقتی که علمای حدیث در تصحیح متن داشته و هنوز هم دارند، بیشتر برای این بوده است که منظور از تصحیح متون دینی رسیدن به سخن نویسنده‌ی کتاب است. یعنی در حدیث نمی‌توان به این راضی شد که متنی که جلوی روی خواننده قرار می‌گیرد، متن یک نسخه نسبتاً معتبر است و آنچه در حواشی موجود است ضبط‌های گوناگونی است که از کتابت‌های مختلف کلام نویسنده در دست داریم. این نوع تصحیح به کار خواننده‌ی علوم دینی که در قضایای تفقه و فتوا باید به متن محکم و درستی استناد کند نمی‌خورد. بنابراین هرگاه که ممکن بوده در تصحیح، موی را از ماست می‌کشیده‌اند و با اینکه جواز نقل حدیث هم به نصّ حدیث و هم به معنی حدیث

در دست هست، کوششان این بوده که تا حدّ ممکن به اصل عبارت نزدیک شوند. طبعاً هدف فضایی که با تصحیح متون مهمّ دینی دست بگریباند، با هدف کسانی که یک کتاب شعر و داستان را تصحیح می‌کنند، فرق دارد.

محدثان و اهل علم کتاب‌هایشان را به وسیلهٔ مقابله و عرض دادن تصحیح می‌کرده‌اند. رامهرمزی (المحدث الفاضل، ص ۳۸۵، فقرهٔ ۳۸۱) آورده است که "حدیث به جز با نوشتن و سپس با مقابله و مدارسه و نگاهداری و حفظ و مذاکره و سؤال و پژوهیدن ناقلان، و دانش به آنچه که نقل کرده‌اند، حفظ نمی‌شود." قدما کتاب‌هایی را که در دست داشته‌اند، با نبودن امکانات امروزی مقایسه می‌کرده‌اند و با نسخه‌های مورد اطمینان عرض می‌داده‌اند.

زمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸ ه. ق / ۱۰۷۵ - ۱۱۴۴ م) در ربیع الابرار و نصوص الاخبار نقل می‌کند که: "طاوس به فرزندش گفت: نوشتی؟ پاسخ داد: آری. پرسید: عرض دادی؟ پاسخ داد: نخیر. پس طاوس به او گفت: پس نوشته‌ای پسرکم. سپس تر به او گفت: عرض دادی؟ پاسخ داد: بله. گفت: نقطه گذاشتی. گفت: نخیر. طاوس گفت: نقطه بگذار که نقطه مانند نور نوشته است" (ج ۳، ص ۲۶۶). از خلیل بن احمد البصری (۱۰۰ - ۱۷۰ ه. ق / ۷۱۸ - ۷۸۶ م) نقل کرده‌اند که: اگر کتاب سه دوره استنساخ شود و مقابله نشود مبدل به کتاب فارسی می‌گردد (مقدمهٔ چهار مقاله، ص کا).

با توجه به این نمونه‌هایی که از توجه علمای مسلمان به فنّ تصحیح در قدیم الایام ذکر کردیم، ادّعای اینکه تصحیح متن فنی است که از راه فرنگ به ایران وارد شد و فرنگی‌ها صورت علمی آن را ایجاد کردند، نه با تاریخ علم در اسلام می‌خواند و نه با آنچه که از تاریخ جوامع فرنگی می‌دانیم. البته تردیدی نیست که در طول قرون مسلمانان از اروپائیان عقب افتادند و حالا وضع طوری شده که در بیشتر موارد از نظر تکنولوژی به غرب متکی هستیم، اما تکنولوژی دیگر است و تصحیح متون کلاسیک زبان مادریمان دیگر. اگر تصحیحات اساتیدی چون فروزانفر، همایی، مدّرس رضوی، محدّث ارموی، بهمنیار و امثالهم را - که تا آنجا که بنده می‌داند در فرنگستان زندگی نکردند و زبان فرنگی درست هم نمی‌دانستند - با بهترین تصحیحاتی که خارجی از متون خودشان فراهم کرده‌اند مقایسه کنیم، می‌بینیم که این تصحیحات یا معادل کار مصححین غربی و یا از آنها به مراتب بهتر است، زیرا برخلاف فرنگی‌ها که معمولاً با متونی سرو کار دارند که به زبانی مرده است (از قبیل لاتین و یونانی و غیره) فضایی ما

با ادب فارسی سروکار داشتند که زبان مادری خودشان است و خودشان به آن زبان دیوان داشته‌اند.

ادبای ایرانی و عرب در قدیم الایام به اینکه آیا کتابی که می‌خوانند به خط نویسنده، یا به خط کسی که از نویسنده کسب علم کرده هست یا نه، اهمیت می‌داده‌اند و ترجیح می‌داده‌اند که متن معتبری را قرائت کنند. این نکته از عباراتی که مکرراً در الفهرست ابن ندیم درباره "فلان مطلب را به خط فلان کس دیدم" یا "خواندم"، معلوم می‌شود. صاحب قابوس‌نامه نیز خطاب به فرزندش می‌نویسد: "و جز بر خط معتمدان اعتماد مکن، هر کتابی و هر جزوی را مقدم مدار" (تصحیح یوسفی، ص ۱۵۹). بیهقی مورخ نیز مکرراً به اینکه مطلب را از خط یا از نقل راوی ثقه نقل کرده تصریح می‌کند (تاریخ بیهقی، صص ۹۰۴-۹۰۶ و بسیار موارد دیگر). زمخشری در ربیع‌الابرار و نصوص الاخبار می‌نویسد که بر ثعلب (۲۰۰-۲۹۱ ه. ق / ۸۱۶-۹۰۴ م) از کتابی به خط ابن‌الاعرابی (ف ۲۳۱ ه. ق / ۸۴۶ م) مطالبی می‌خوانند (چاپ بغداد، ج ۱، ص ۶۲۲). نزدیکتر به عهد خودمان، مرحوم علامه قزوینی در نامه مورخ ۱۹ دسامبر ۱۹۲۲ م خطاب به مرحوم تقی‌زاده که در مجموعه نامه‌هایش به همت استاد ایرج افشار چاپ شده است، می‌نویسد:

اگر نظرتان باشد در وقتی که طلبه بوده‌اید مثل بنده لابد اسم کتاب رجال کشی (منسوب به کش سمرقند) را در ضمن کتب رجال شیعه... شنیده‌اید... و بنده هم همینطور مبهماً اسم این کتاب را شنیده بودم و هیچ ندیده بودم و نمی‌دانستم چه کتابی است تا در این اواخر به یکی از وسایل یک نسخه ازین کتاب به دست من آمد و خریدم و این نسخه مورخ است به سنه ۶۰۲ هجری و بسیار مصحح و مضبوط است و در تصرف شیخ حسن بن زین‌الدین پسر شهید ثانی و مصنف کتاب معالم مشهور در اصول بوده است و از روی نسخه اصل نوشته شده است و مقابله شده است. (نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، ص ۷۱).

مثال‌هایی که نقل کردم، تداوم سنت اعتناء به کیفیت و اعتبار متن را از دوران طلایی تمدن اسلام تا مرحوم قزوینی نشان می‌دهد. بنابراین نمی‌توان ایشان را پیرو سنتی بجز آن سنت کتابشناسی که قرن‌ها در میان مسلمانان شایع بوده است، دانست.

ادبا و مسلمانان اهل ادب به طور کلی به کیفیت متنی که می‌خوانده‌اند توجه داشته‌اند. مثلاً می‌دانیم که ابن‌الندیم (ف ۳۸۰ ه. ق / ۹۹۰ م) مسوده کتاب معروفش الفهرست را به سال ۳۷۷ ه. ق (۹۸۷ میلادی) تمام کرده بود و برای پاک‌نویس کردن به

کاتب سپرده بود. بنابراین با اینکه باید وضعی را که او در الفهرست توصیف می‌کند با وضع اروپا در قرن دهم میلادی مقایسه کرد نه با تصحیح متن در قرون نوزده و بیست، اما می‌بینیم که در اروپای هزار سال پیش سطح سواد و تعلیم و تربیت به قدری پائین بوده است که مجبوریم آنچه را ابن الندیم در هزار سال پیش ازین نوشته است با اظهارات فضلی قرن نوزده و بیست اروپا بسنجیم، زیرا در اروپای قرن دهم میلادی در این باب چیز قابل ذکری وجود ندارد.

علی ایّ حال، ابن الندیم در ترجمه جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵ ه. ق / ۷۷۶ - ۸۶۸ م) می‌نویسد که از کتاب البیان و التّیین او دو تحریر موجود است که تحریر دومی بهتر و صحیح‌تر است (الفهرست، ص ۲۱۰). همو در باب ابوبکر محمد بن حسن بن دُرید (۲۲۳ - ۳۱۱ ه. ق / ۸۳۸ - ۹۳۲) می‌گوید که از کتاب الجمهرة او نسخه‌های زیادی که کم و بیش فراوانی دارند در دست است. سپس در بیان چگونگی تألیف و تکثیر آن کتاب می‌نویسد که علت کم و بیشی نسخ آن این است که ابن درید اول آن را در فارس بر خوانندگان املاء کرد و بعد از مدّتی همان کتاب را دوباره در بغداد از حفظ املا نمود و به خاطر این املاءهای دوگانه، برخی کم و زیادی‌ها در متن کتاب رخ داد، و اضافه می‌کند که آنچه که ابن درید در فارس املاء کرده در آغاز کتاب علامتی دارد و نسخه‌هایی که از روی املاهای فارس کتابت شده‌اند به وسیله این علامت از نسخه‌هایی که بر اساس املاء در بغداد نوشته شده‌اند، قابل تشخیصند. سپس می‌نویسد که صحیح‌ترین نسخ کتاب ابن درید، نسخه ابی الفتح عبیدالله بن احمد نحوی است که عبیدالله آن را از روی چند نسخه فراهم آورده و حاصل کار را بر خود ابن درید قرائت کرده (الفهرست، ص ۶۷). این گونه دقت در شجره نسب نسخ و اعتبار نسبی آنها که آن را کزیتیکال بایبلوگرافی (Critical Bibliography) می‌خوانند، تا قرن بیستم در اروپا و آمریکا نه شناخته شده بود و نه پیروانی داشت.

نکته مهم دیگری که از روایت ابن الندیم در باب کتاب الجمهرة معلوم می‌شود، این است که تصحیح التقاطی، به شرطی که علمی باشد، حتی در همان زمان حیات ابن درید، یعنی قرون سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی)، مورد قبول نویسندگان و علمای مسلمان بوده است، زیرا ابن درید می‌دانسته که متنی که احمد نحوی از کتاب او فراهم آورده، از التقاط نسخه‌های مختلف اثرش ایجاد شده است. باید توجه داشت که با اینکه در ایران امروزه "تصحیح التقاطی" به معنی "تصحیح دلخواهی، تصحیح غیر

علمی" به کار می‌رود، در واقع تصحیح التقاطی معادل مفهوم Eclectic Edition در زبان انگلیسی است و آن یعنی تصحیحی که بر اساس قواعد علمی و با سنجش ضبط نسخه‌های گوناگون، متنی ملتقط از ضبطهای گوناگون آن نسخه‌ها تولید کند که آن متن از نظر زبان‌شناسی، سبکی و هنری، بر متن نسخه‌های موجود برتری داشته باشد.^۹ در هر حال تصحیح التقاطی، نوع علمی و شایع تصحیحات بسیار خوب مسلمین از متون خودشان بود که هزار سال پیش از آنکه فرنگی‌ها از ارزش آن آگاه شوند، در تمدن اسلام شایع بود. نمونه دیگر این نوع تصحیح التقاطی علمی آن است که ابن الندیم در باب کتاب الیاقوت ابوعمَر زاهد (ف ۳۴۵ هـ. ق/ ۹۵۷ م) ذکر می‌کند. به روایت ابن الندیم از کتاب الیاقوت شش تدوین مختلف موجود بوده که از املائی خود مؤلف که در روز پنجشنبه ۲۷ محرم سال ۳۲۶ قمری (۱۸ آذر ۳۱۶ شمسی؛ ۹ دسامبر ۹۳۷ میلادی) به آن آغاز کرده بوده، فراهم آمده بوده است. این تدوینهای گوناگون به نظارت خود ابوعمرو با اعمال برخی اضافات به تدوینی دیگر تبدیل شد و آن تدوین پس از برخی حک و اصلاحات به تدوین نهایی کتاب منجر گردید که در روز سه شنبه چهاردهم جمادى الاولى ۳۳۱ قمری (۹ بهمن ۳۲۱ شمسی = ۲۹ ژانویه ۹۴۳ میلادی) در منزل خود او بر علاقمندان املاء شد. پس از خاتمه این مجلس املاء، ابوعمرو شخصاً می‌گوید که ازین به بعد متن معتبر کتاب الیاقوت همین است که در این املائی نهایی ایجاد شده و لاغیر (الفهرست، صص ۸۲ = ۸۳). این نکته بسیار مهم است، زیرا اولاً ابوعمرو شخصاً بر تصحیح التقاطی اثر خودش که از مقابله تدوینهای ششگانه آن ایجاد شده بوده صحه می‌گذارد، و ثانیاً این روایت به "تئوری مقصود نویسنده" یا اینکه امروزی‌ها در مغرب زمین Intentionality می‌نامند مربوط می‌شود. به عبارت دیگر با اینکه برخی پسامدرنها می‌گویند که قصد نویسنده مهم نیست، بلکه اهمیت را باید بر قرائت خواننده اثر از آن اثر قرار داد، همین که ابوعمرو بر یک متن خاص اثر خودش صحه گذاشته، دیگر روایات آن را نفی می‌کند، مبین اهمیت نویسنده و قصد و منظور اوست که حمزه اصفهانی هم در آغاز کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف به آن اشاره می‌کند.

علی‌ای حال، به خاطر همین اختلاف در نسخ که از تغییرات و حک و اصلاحات خود مؤلف و حواشی که خود او بر متن کتاب خود می‌نوشته حاصل می‌شده، علمای قدیم بسیار توجه داشته‌اند که ماهیت نسخه‌یی که در دست دارند چگونه است. ای کاش یک صدم این توجه به کیفیت متن را پرفسورهای غربی که امروزه در

دانشگاه‌های امریکا و اروپا تدریس می‌فرمایند داشتند. اما ندارند، و می‌دانیم که ندارند، زیرا مصححین خودشان در کتب و مقالات متعدد بی‌توجهی منتقدین را به اعتبار و کیفیت متونی که درس می‌دهند متذکر شده از آن شکایت می‌کنند، در حالی که ممکن نیست که در یک دانشگاه ایرانی یا عربی استادان از متونی استفاده کنند که تصحیح خوبی از آنها در دست نباشد، مگر وقتی که آن متون اصلاً تصحیح نشده باشند. با وجود این ما در ایران، و اعراب در کشورهای عربی، کاسه از آش داغتر شده‌ایم و هنوز خیال می‌کنیم که "شیوه علمی" یعنی شیوه غربی. این گونه ادعاهای بی‌اساس صرفاً معلول "عقده حقارت" نفوس کشورهای جهان سوم در قبال ورود فرهنگ مهاجم غربی به خاورمیانه است و پایه و اساسی در حقایق تاریخی ندارد.

گفتیم که شکی نیست که نه تنها فقها، بلکه ادبا و شعرا هم چه در حال حاضر و چه در قدیم، گهگاه در متن نوشته خودشان دست می‌برده و آن را تصحیح می‌کرده‌اند، یا بر متن چیزی می‌افزوده‌اند. مثلاً خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳ ه. ق/ ۱۰۰۲ - ۱۰۷۱ م) در تاریخ بغداد (۱۵۲/۱۴ - ۱۵۳) به نقل از محمد بن الجهم می‌نویسد که ابوزکریاء یحیی بن زیاد الفراء (۱۴۴ - ۲۰۷ ه. ق/ ۷۶۱ - ۸۲۲ م) پس از املائی تفسیرش بر عَشْری از قرآن، در نسخه‌های آنچه که حاضرین نوشته بودند، اضافات و حک و اصطلاحاتی به عمل آورد و می‌گوید که از اینجا اختلاف بین نسخ کتاب ایجاد شد.^{۱۰} در ایران هم دست بردن نویسنده در متن کتاب خودش نمونه‌ها و شواهد بسیار دارد. مثلاً مختاری غزنوی، شاعر توانایی که در نیمه اول قرن ششم هجری (۵۱۲ یا ۵۴۸ ه. ق) درگذشت، در قصیده‌ی در مدح خواجه احمد بن محمد بن اسحاق ندیم به مطلع:

هر که پُرش بری بود ز نفاق چرخ باشد به خدمتش مشتاق
می‌فرماید (دیوان، چاپ همایی، صص ۲۷۳ - ۲۷۴):

در کتابت به یکدگر مانند شکل رزاق و صورت رزاق...
گویمش مدح، لیک چندانی^{۱۱} کز نبشتن غنی شود و رزاق
گاه آسایش نویسنده بر حواشی همی کنم الحاق

دو نکته از این شعر معلوم می‌شود: یکی اینکه علما و ادبای فارسی‌زبان هم مانند عربها به تصحیح و تحریف کلام توجه داشته‌اند، زیرا مختاری به همانندی رسم الخط لغات "رزاق" و "رزاق" توجه می‌دهد. ثانیاً متن صریح است که شاعر یا مؤلف حتی به هنگام پاک‌نویس شدن اثرش در آن تصرف می‌کرده است، زیرا مختاری می‌گوید که

هنگامی که محرز به استراحت می‌پرداخته، بر حواشی مسوده‌یی که برای استنساخ به او سپرده بوده است، مطالبی اضافه می‌کند. باز اینجا هم می‌بینیم که آنچه را که غریبان در قرن بیستم متوجه شدند، یعنی دستبرد خود نویسنده در متن، علما و ادبای ما از قرن‌ها پیش ازین می‌دانستند و به آن توجه خاص داشتند.

اگر نسخه به خط عالم یا فاضلی بود، و یا اگر در آن نشانه عرض و مقابله دیده می‌شد، از اعتبار فوق العاده‌یی برخوردار بود و نسخه‌یی ارزشمند محسوب می‌شد، زیرا متنش قابل اعتماد شناخته می‌گردید. شواهد این قضیه به صورتی پراکنده در متن کتاب‌های تاریخی و ادبی فارسی و عربی بسیار وارد شده است. مثلاً ابوحنیفان توحیدی (۳۱۵ - ۴۱۱ ه. ق / ۹۲۷ - ۱۰۲۳ م) در کتاب البصائر و الذخائر مکرراً قید می‌کند که مطالبی را از خط ابن المعتز نقل کرده است، زیرا به صحت متنی که از آن نقل می‌کرده اهمیت می‌داده.^{۱۲} قاضی رامهرمزی در المحدث الفاصل بخشی دارد تحت عنوان "من قال: قرأت فی کتاب فلان بخطه عن فلان و أخبرنی فلان أنه خط فلان" (صص ۵۰۰ به بعد)، یعنی به سندیت متن اهمیت کامل می‌داده‌اند و چون بسیاری از فقها در عین حال ادیب هم بوده‌اند، این عادت به بررسی کتب ادبی هم وارد شد.

بهترین دلیل صحت این قول که کتاب‌هایی که به خط علما بوده‌اند، یا بر آنها خوانده شده بوده‌اند، ارزش فوق العاده داشته‌اند، گزارش‌هایی است که از جعل نسخه‌های خطی در قدیم داریم. به گزارش قفطی در اخبار العلماء حتی ابن سینا، شاید برای مزاح، سه کتاب جعلی درست می‌کند که یکی به سبک ابن العمید، یکی به سبک صاحب عبّاد، و یکی به سبک صابی بوده، و دستور می‌دهد که اینها را جلد کنند و جلد کتاب‌ها را کهنه کنند و به شخص مورد نظر نشان دهند.

و اما آمدیم بر سر فن تصحیح. اولاً چنانکه گفتیم قدما در مورد شیوه تصحیح دقت خاص داشته‌اند و مسلماً در حلقه درس نکات دقیقی را شفاهاً به شاگردانشان تعلیم می‌داده‌اند. برخی مطالب بوده که از بدیهیات محسوب می‌شده و به همین دلیل هم فقط شفاهاً ذکر می‌شده و مثل امروز که مطلب را باید به زحمت به دانشجو فهماند، هر نکته و مطلبی نوشته نمی‌شده است. آنها می‌دانسته‌اند که اشتباه در کتابت از طرق مختلف وارد متن می‌شود. مثلاً جاحظ در کتاب الحيوان (ج ۱، ص ۷۸) به "اسقاط الناسخين للكتب" اشاره کرده از آن شکایت می‌کند و نیز به زیاد شدن اشتباه کاتبان در نسخه که آن را معلول استنساخ‌های متعدد و گاهی هم نادانی مترجمینی که از زبانهای دیگر به عربی

ترجمه می‌کرده‌اند، می‌داند. همو در همان کتاب (ص ۷۹) از "مشقة تصحيح الكتب" و در (ص ۸۸) از "وجوب تصحيح الكتب" یاد می‌کند، و می‌نویسد که کتابخانه خالد برمکی از هر کتابی که در آن موجود بود سه نسخه داشته (همانجا، ص ۶۰). موجود بودن نسخه‌های مختلف از یک متن در کتابخانه واحد نشانه توجه اهل علم به روایت‌های مختلف متن و مقابله آن روایت‌ها و ضبطهاست. به عبارت دیگر فضایی آن دوران لابد برای دستیابی به صورت صحیح کلام و دور شدن از تصرفات کاتبان به نسخه‌های مختلف کتاب رجوع می‌کرده‌اند.

اجداد ما برای تصحيح آنچه که در آن خطا واقع شده بوده، کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند که اقدم اینها کتابی است به عنوان تصحيح العلماء، که ظاهراً نوشته عالم ایرانی ابن قتیبه (ف ۲۷۶ هـ. ق/ ۸۸۹ م) بوده است. پس از ابن قتیبه، ابوبکر صولی (ف ۳۳۵ هـ. ق/ ۹۴۶ م) کتابی به نام ما صحف فيه الكوفون نوشته بوده که هیچ یک از این دو کتاب به ما نرسیده است. پس از ایشان حمزة بن الحسن الاصبهانی (ف ۳۶۰ هـ. ق/ ۹۷۱ م) کتاب معروفش التنبیه علی حدوث التصحيف را نوشت که یک نسخه آن در ایران موجود است و نسخه دیگری نیز در عراق بوده که مرحوم علامه آل یاسین بر اساس آن نسخه کتاب را منتشر کرده بود. پس از مرحوم علامه آل یاسین نیز محمد اسعد طلس متن این کتاب را از روی نسخه ایران با مقابله با تصحيح مرحوم آل یاسین در دمشق به سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر فرمود. یکی از رجال قرن چهارم و پنجم هجری به نام ابونصر بخاری، که تا سال ۴۰۵ هـ. ق (۱۰۱۴ م) زنده بوده است، ردی بر کتاب حمزه نوشته بوده به عنوان الرد علی حمزة فی حدوث التصحيف که به دست ما نرسیده. سپس می‌رسیم به علی بن حمزة البصری (ف ۳۷۵ هـ. ق/ ۹۸۵ م) که کتاب التنبیهات علی اغلاط الرواة را تألیف کرد، و پس از او ابواحمد الحسن بن عبدالله العسکری (۲۹۳ - ۳۸۲ هـ. ق/ ۹۰۶ - ۹۹۲ م) در این مورد دو کتاب نوشت: یکی در شرح آنچه که در آن تصحيف و تحريف رخ داده و یکی هم در مورد تصحيفات المحدثین. پس از او هم دارقطنی (ف ۳۸۵ هـ. ق/ ۹۹۵ م)؛ خطیب بغدادی (ف ۴۶۳ هـ. ق/ ۱۰۷۱ م)، عثمان بن عیسی البیطی الموصلی (ف ۵۹۹ هـ. ق/ ۱۲۰۳ م)، صفدی (۶۹۶ - ۷۶۴ هـ. ق)، جلال الدین سیوطی (ف ۹۱۱ هـ. ق/ ۱۵۰۵ م) و بسیاری دیگر از علمای مسلمان درین مورد کتاب‌ها و رسالات زیادی نوشتند که بنده بیش ازین اینجا تصدیق نمی‌دهم. این کتاب‌ها به اسامی مختلف مانند التنبیهات علی اغلاط الرواة، التصحيف و التحريف از قرن‌ها پیش در میان مسلمانان رواج داشته و نمونه‌های

اشتباهاتی را که در میان کاتبان شایع بوده است به صورتی منظم و دقیق شامل است. بنابراین بی‌خود و بی‌جهت فرنگی‌ها را پایه‌گذاران علم تصحیح متن دانستن، بدون اینکه ابتدا ببینیم اجداد خودمان درین فن چه کرده‌اند، اسباب خجلت است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. در مورد تاریخ تصحیح در مغرب زمین، نگ:

Sandys, John Edwin. *A History of Classical Scholarship*. 3 volumes. New York: Hafner Publishing Co. 1958; Wilamowitz - Moellendorff, Ulrich von. *Geschichte der Philologie*. Wiesbaden: Teubner Verlag, 1921.

اثر مهم ویلاموویتز مولن دورف در سال ۱۹۸۲ به انگلیسی ترجمه شد. نگ:

Wilamowitz - Mollendorff, Ulrich von. *History of Classical Scholarship. Translated from the German by Alan Harris. Edited with Introduction and Notes by Hugh Lloyd - Jones*. Baltimore: The Johns Hopkins University Press, 1982; E. J. Kenney. L. D. Reynolds & N. G. Wilson. *Scribes and Scholars: A Guide to the Transmission of Greek and Latin Literature*. Oxford: Oxford University Press, 1968; *The Classical Text: Aspects of Editing in the Age of the Printed Book*. Berkeley: University of California Press, 1973; Grafton, Anthony. *Joseph Scaliger: A Study in the History of Classical Scholarship*. Oxford: Clarendon Press, 1983; D. C. Greetham. *Textual Scholarship, an Introduction*. New York: Garland, 1994; D. C. Greetham (editor). *Scholarly Editing: A Guide to Research*. New York: MLA, 1995; Metzger, B. M. and Ehrman, B. D. *The Text of the New Testament: Its Transmission, Corruption, and Restoration*. New York: Oxford University Press, 2005.

کتاب اخیر اولین بار توسط متزگر در سال ۱۹۶۴ منتشر شد و سپس در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۹۲ تجدید چاپ گردید. در سال ۲۰۰۴ ارمان برای بازنویسی و تجدید نظر در مطالب کتاب با متزگر همکاری کرد و طبع جدید این کتاب که در سال ۲۰۰۵ منتشر گردید، از نظر احتوی بر کشفیات و تغییراتی که از سال ۱۹۶۴ در علم و تاریخ فن تصحیح پیش آمده است، بر چاپهای دیگر آن برتری دارد.

۲. نگ:

R. J. Tarrant. "Classical Latin Literature," in *Scholarly Editing: A Guide to Research*. ed. D. C. Greetham. NY: MLA, 1995, pp. 95 - 149; especially pp. 100 - 102.

۳. نگ: کتاب متزگر، ص ۲۰۰.

۴. نگ:

K. K. Hulley. "Principles of Textual Criticism Known to St. Jerome", *Harvard Studies in Classical Philology*. vol. 55, 1944, pp. 87 - 109

۵. ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی: مجموعه نوشته‌های کهن درباره فردوسی و شاهنامه و نقد آنها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، صص ۵۱-۵۷.
۶. کتاب‌ها و مقالات بسیاری در باب فنّ تصحیح و تاریخ آن نوشته شده که به سبب فراوانی بنده به ذکر تنها چند نمونه از آنها بسنده می‌کنم. مثلاً نگ:
- Maas, Paul. "Textkritik," *Einleitung in de Altertumswissenschaft*. vol. 1, no. 7, 1927, pp. 1 - 18.
- این کتاب که در واقع اساسی‌ترین و معروفترین دستور العمل تصحیح متن به شیوه لاکسمان است، با اضافات و اصلاحاتی در سال ۱۹۸۵ به طرز نامناسبی به زبان انگلیسی ترجمه شد. نگ:
- Maas, Paul. "Textual Criticism". Translated by Barbara Flower. Oxford: Clarendon Press, 1958.
- اندکی بعد یکی از متخصصین آثار شکسپیر به نام والتر ویلسن گرگ (۱۸۷۵ - ۱۹۵۹) چند مقاله و کتاب مهم درباره شیوه تصحیح متن آثار آن نویسنده بزرگ انگلیسی منتشر کرد که در تکامل فنّ تصحیح اثری بسزا نهاد:
- Greg, W. W. *The Calculus of variants*. Oxford: Clarendon, 1927; *The Editorial problem in Shakespeare*. Oxford: Clarendon, 1942; "The Rationale of Copy - Text," in *Studies in Bibliography*. vol. 3, (1950 - 1951), pp. 19 - 36;
- از دستورالعمل‌های موجود که بیشتر به کار تصحیح متون کلاسیک فارسی و عربی می‌آیند، کتاب‌های زیر را می‌توان نام برد:
- West, Martin L. *Textual Criticism and Editorial Technique*. Stuttgart. B. G. Teubner, 1973; Mc Carter Jr., P. Kyle. *Textual Criticism: Recovering the Text of the Hebrew Bible*. Philadelphia: Prtress Press. 1982; Tanselle, G. Thomas. *Textual Criticism Since Greg: A Chronicle, 1950 - 1985*. Charlottesville, Virginia: The University Press of Virginia, 1987; Tanselle, G. Thomas. *Textual Criticism and Scholarly Editing*. Charlottesville, Virginia: The University Press of Virginia, 1990;
- بهترین دستورالعمل کوتاه و دقیقی که بنده می‌شناسد، هنوز اثر لودویگ بیلر است که جا دارد هر چه زودتر به فارسی ترجمه شود:
- Bieler, Ludwig. "The Grammarian's Craft", 2 ed. *Folia*. vol. 10, no. 2, 1956, pp. 3 - 42
- اثر شرقشناس دانشمند فرانتز روزنتال در باره تکنیک و روش علمای مسلمان، با اینکه در واقع ترجمه و تحلیل فصل چهارم تذکره السامع ابن جماعه است، نیز در این مورد بسیار مغتنم است:
- Rosenthal, Fr. *The Technique and Approach of Muslim Scholarship*. Roma: Pontificum Institutum Biblicum, 1947.
۷. عقیده مرحوم علامه قزوینی که به تعداد انگشت شماری از علمای فرنگ مانند دخویه و مارکوارت و نولدکه بسیار احترام می‌گذاشت، در مورد اکثر مستشرقین منفی بود. مثلاً به آنچه که در نامه مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۳ خطاب به تقی زاده در مورد لوئی ماسینیون و ادگار بلوشه نوشته است توجه کنید:
- صاحب این کتاب را (یعنی ماسینیون را) من شخصاً می‌شناسم. جوانی است بسیار بسیار

طالب شهرت و نام و می‌خواهد که کاری کرده باشد که عالم را مبهور نماید و جمیع علمای اسلام و مستشرقین فرنگ را انگشت حیرت به دندان تعجب گذارد که این چه بحر زخاری است که طبیعت یک مرتبه بعد از چندین صد قرن از مبدأ تواریخ به عرصه ظهور آورده است که در هر موجی چند صد خروار دژ شاهوار و جواهر آبدار به رایگان بر روی مخلوقات ضعیف نثار می‌کند. اگر بخواهید تصوّر اجمالی از جنم و مشرب و سایر حیثیات او بفرمائید، عیناً تصوّر بفرمائید مسیوب (منظورش ادگار بلوشه است) رفیق و همکار بنده را. اگر نوشتجات او را خوانده‌اید لابد می‌دانید که چه جور جنمی است. این شخص هم برادر کوچک یا بزرگ اوست در جهل و تهیدستی و اظهار فضل و مدّعی‌گری و سایر نعوت و صفات سلطیه و ایجابیه، حذو النعل بالنعل بلکه مع شیء زاید، دست او را از پشت بسته است.

در همین نامه در مورد مستشرق معروف دُزی می‌نویسد:

من گمان نمی‌کنم که... در هیچ حوزه دیگری از علوم متداوله اروپا هیچ شارلاتان یا اقلّاً اینقدر شارلاتان، بلکه صد یک از آن که در مابین مستشرقین اروپا پیدا می‌شود یافت بشود... دزی مرحوم (با اینکه او از حدّاق مستشرقین و علمای مبرز بود) در خصوص یک مثل عربی "خرج خروج قَدَح ابن مَقْبَل" (یعنی تیر او از قمار بیرون آمد مانند تیر ابن مَقْبَل، که یکی از شعرای جاهلین بوده است که همیشه در قمار تیر او از فائز و با برد بیرون می‌آمده است و هیچوقت کما زعموا نمی‌باخته است) این کلمه را قَدَح خوانده و به coupe ترجمه کرده است. بعد جمیع علما را که آن را قَدَح روایت کرده و ضبط کرده‌اند تخطئه کرده است از قبیل ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی! یا جمیع روات معنعن و مسلسل او و ثعالبی و جوهری صاحب صحاح و خلیل و غیرهم، و از اینجا بالاتر رفته کمیت شاعر معروف از شعرای اوایل اسلام را که این کلمه را در یکی از اشعار خود "خرجت خروج القَدَح ابن مَقْبَل، الخ" استعمال کرده است، با کمال تحقیر و بی‌اعتنایی نیز نسبت به خطا داده است با این عبارت که:

Un poète cite par Ibn Khallikan est tombé dans la meme erreur (!!)

و بیچاره بی‌اطلاع از اوضاع عرب و زندگی آنها خیال کرده است که شعرای جاهلین و بدوین هم علوم خود را از متون صحایف و کتب اخذ می‌کرده‌اند و نسخه‌های خطی را در اونیورسیتته‌های تهامه و نجد بکار می‌برده‌اند و به این طور کمیت شاعر قَدَح را به قَدَح تصحیف کرده و در خطا افتاده است!!

ر.ک: ایرج افشار، نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۳، صص ۱۰۳، ۱۰۶ - ۱۰۷.

۸. در سالهای اخیر برخی دانشمندان فارسی زبان که از همه نظر صالح تر ازین فقیر هستند، به مسأله تصحیح متن توجه فرموده کتاب‌ها و رسالاتی درین زمینه منتشر فرموده‌اند. از جمله استاد نجیب مایل هروی و جناب جویا جهانبخش. نگ: نجیب مایل هروی، تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰؛ نیز نقد و تصحیح متون: مراحل نسخه‌شناسی و شیوه تصحیح نسخه‌های خطی فارسی، مشهد، بنیاد پژوهش اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹؛ جویا جهانبخش،

راهنمای تصحیح متون. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۴ (چاپ اول ۱۳۷۸). مقالات دکتر خالقی مطلق نیز در باره "قواعد و ضوابط تصحیح متن شاهنامه" در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ج ۴، ۱۳۵۴، صص ۷۱۶-۷۶۳؛ همچنین "یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی بر مثال شاهنامه" در ایران نامه، سال ۱۳۶۵، ش ۱، صص ۱۶-۴۷، ش ۲، صص ۲۲۵-۲۵۵، و ش ۳، صص ۳۶۲-۳۹۰ از اهمیت ویژه‌ی برخوردارند.

۹. نگ: توضیحات متزگر در باب انواع تصحیح التقاطی در Text of the New Testament صص ۲۲۲-۲۲۶. نیز، نگ:

Tanselle, G. Thomas. "The Editing of Historical Documents," in Textual Criticism and Scholarly Editing, especially pp. 268 - 273

۱۰. نگ: تاریخ بغداد، چاپ دارالکتاب العربی در بیروت، بی تا، ج ۱۴، صص ۱۵۲-۱۵۳.

۱۱. گمان من بنده این است که مدح لیک درین مصراع، گشته مدح نیک باشد.

۱۲. البصائر والذخائر. ۱۰ مجلد، به تصحیح و دادالقاضی، ج ۹، صص ۶۴، ۹۸.